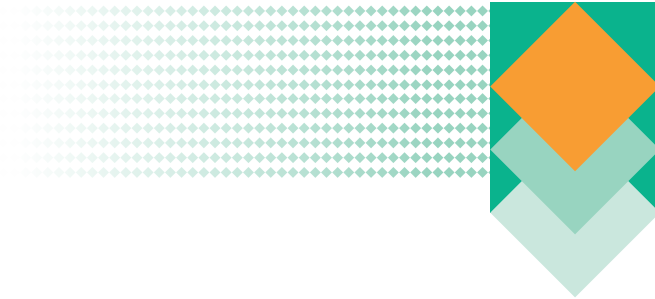


۴

مبانی حکمت مشاء (۲)

حکمت چو کسب است حکمت
حکمت حکمت حکمت حکمت
حکمت حکمت حکمت حکمت
حکمت حکمت حکمت مشاء



علت و معلول

کهن‌ترین مسئله فلسفه، مسئله علت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه برای کشف معمای هستی وادار کرده است، مسئله علت و معلول باشد. انسان استعداد «فکر کردن» دارد و مهم‌ترین عاملی که او را در مسیر تفکر می‌اندازد، همانا ادراک قانون کلی علت و معلول است که با این تعبیر بیان می‌شود: «هر حادثه علتی دارد».

فلسفه به عنوان دانشی که درباره موجود از آن حیث که موجود است بحث می‌کند، با این پرسش‌ها سر و کار دارد: چرا اشیا و موجودات هستند؟ آیا می‌شود اشیا و موجودات نباشند؟ مفهوم «چرا» در مورد وجود اشیا همان استفهامی است که ذهن را متوجه مسئله علیت می‌کند و در فلسفه به آن جایگاه برجسته‌ای می‌بخشد.

حکمای مشایی به بحث علیت اهمیت زیادی داده و این بحث را به گونه‌ای ساخته و پرداخته‌اند که به مراتب از آنچه در آرای گذشتگان دیده می‌شود، دقیق‌تر است.

کشف رابطه

۱ چرا درد، رنج و جدایی وجود دارد؟ چرا یک دوست نزدیک مرده است؟ چرا هستیم؟ چرا نیستیم؟

۲ چرا بعضی کشورها فقیرند؟ چرا آب‌های قطب یخ می‌بندند؟ چرا در بعضی کشورها رطوبت زیاد است؟

چه تفاوتی بین «چرا»های نوع اول با نوع دوم وجود دارد؟

علیت چیست؟

اشیا و موجودات با یکدیگر روابط گوناگونی دارند؛ مثلاً به تناسب جرم و فاصله، یکدیگر را جذب می‌کنند؛ این رابطه‌ای است که به قانون جاذبه عمومی معروف است. در یک پل، بدنه به ستون‌های نگاه‌دارنده تکیه دارد و گرنه فرو می‌ریزد؛ این رابطه اتکا است. در میان اجزای یک ساعت یا دستگاه دوربین عکاسی رابطه نظم برقرار است. رابطه بین هوای دو طرف شیشه پنجره رابطه تعادل است. میان آدمیان نیز روابط و نسبت‌های زیادی هست. رابطه والدین با فرزندان، استاد و شاگرد، دوست با دوست، کارگر و کارفرما و... . حال، پرسش این است که در روابط یاد شده، کدام ویژگی، مشترک به نظر می‌رسد؟

با کمی تأمل معلوم می‌شود که همه این روابط، بعد از وجود دو طرف رابطه، پیدا می‌شوند. تا بدنه پل و ستون‌ها وجود نداشته باشند، رابطه اتکا هم در کار نیست. تا استاد و شاگرد نباشند، رابطه آموزش هم پیدا نمی‌شود و به همین ترتیب، در همه این روابط همیشه رابطه، فرع بر وجود دو طرف رابطه و قائم به هر دو طرف است و از این رو، می‌توان این روابط را روابط بعد از وجود نامید. در این میان، نوعی رابطه وجود دارد که نه بعد از وجود دو طرف رابطه، بلکه درست در خود وجود آن دو برقرار می‌شود. چنین رابطه‌ای از روابط دیگر عمیق‌تر است و به آن رابطه علیت گفته می‌شود. رابطه‌ای که در آن طرف اول (علت) به طرف دوم (معلول) وجود می‌دهد. این رابطه‌ای نیست که بین معلول و علت آن، بعد از وجود دو طرف پدید آید؛ بلکه تمام هستی و واقعیت معلول با همین رابطه تحقق می‌یابد. به طوری که اگر علت نباشد، معلول هم نخواهد بود. ما در هیچ مورد دیگری چنین رابطه‌ای را سراغ نداریم که در آن وجود و هستی دادوستد شود. از این رو، می‌توان گفت که این رابطه، چیزی جز نیازمندی معلول به علت در اصل هستی و واقعیت خود نیست. بنابراین، در تعریف علت باید گفت:

«علت آن چیزی است که معلول در هستی خود به آن نیازمند است.»

فعالیت

به نظر شما چه چیز ما را به پرسش از چرایی امور می‌کشانند؟ بین «حیرت»، «علیت»، «چرایی» و «عقلانیت» امور چه رابطه‌ای وجود دارد؟



کدام چراها ما را با حیرت روبه‌رو می‌کنند؟ کدام چراها را نمی‌توان با تبخّر در علوم تجربی جواب داد؟ چرا؟



چه رابطه‌ای بین پیشرفت علوم و چراهای دانشمندان وجود دارد؟

ملاک نیازمندی معلول به علت

از جمله مسائل مهمی که در فلسفه اسلامی مطرح می‌شود، اما در آرای حکمای یونان مشاهده نمی‌شود، ملاک نیازمندی معلول به علت است؛ یعنی اینکه دریابیم در یک شیء کدام خصوصیت، نشانه معلولیت آن است و گواهی می‌دهد که شیء دیگری باید حتماً به عنوان علت آن شیء وجود داشته باشد؛ این بحث در فلسفه اسلامی به دلیل نزاع میان متکلمان^۱ و فلاسفه اسلامی مطرح شده است.



چرا برای فلاسفه یونان «ملاک نیازمندی معلول به علت» مطرح نبوده است؟ آیا بین علت فاعلی و علت غایی، با خداوند خالق در ادیان ابراهیمی رابطه‌ای وجود دارد؟ با مراجعه به کتاب سوم خود در خصوص فیلسوفان یونان به پرسش بالا پاسخ دهید.

نظریه حدوث: متکلمان اسلامی پیشتر برای این مسئله که «چرا یک شیء محتاج به علت است؟ چرا باید وجود خود را از ناحیه علت دریافت کند و در چه شرایطی چیزی می‌تواند بی‌نیاز از علت باشد؟» پاسخی ابراز داشته بودند که به نظریه حدوث معروف است.

۱. متکلم، عالم علم کلام است و علم کلام علمی است که درباره عقاید اسلامی بحث می‌کند و اصول اعتقادات را توضیح می‌دهد و از آنها دفاع می‌کند. کلام اسلامی قبل از فلسفه اسلامی پیدا شده و همواره متکلمان با حکما اختلاف نظر داشته‌اند و آرای این دو گروه بر یکدیگر بسیار تأثیرگذار بوده است. یکی از موارد اختلاف همین مسئله است.

حادث و قدیم: حادث در عرف و لغت به معنای «نو» و قدیم به معنای «کهنه» است. ولی معنای حادث و قدیم در اصطلاح فلسفه و کلام با معنای عرفی آنها تفاوت دارد. مقصود فلاسفه از حادث بودن و نو بودن یک چیز این است که آن چیز پیش از آنکه موجود بشود، نابود بوده است؛ یعنی اول نبوده و بعد موجود شده است. مقصود ایشان از قدیم بودن و کهنه بودن هم این است که آن چیز همیشه بوده و هیچ زمانی نبوده است که موجود نباشد.

پس اگر ما درختی را فرض کنیم که چند هزار سال عمر کرده باشد، آن درخت در عرف عام، کهن و بسیار کهن و به اصطلاح قدیمی است، اما در اصطلاح فلسفه و کلام، حادث است؛ زیرا همان درخت قبل از آن چند هزار سال نبوده است. بنابراین، حادث عبارت است از چیزی که «نیستی اش بر هستی اش» تقدم داشته باشد و قدیم عبارت است از موجودی که «نیستی مقدم بر هستی» برای او فرض نمی شود.

متکلمان اسلامی معتقدند که فقط خداوند قدیم است و هرچه غیر از خداست (که «جهان» یا «ماسوی» نامیده می شود) - اعم از مجرد و مادی - همه حادث اند.

متکلمان می گویند اگر چیزی حادث نباشد و قدیم باشد - یعنی همیشه وجود داشته باشد و هیچ زمانی را نتوان تصور کرد که وجود نداشته باشد - آن چیز هرگز به خالق و علت نیازمند نیست. پس اگر فرض کنیم که غیر از ذات حق اشیا دیگری هم قدیم اند، طبعاً آنها از خالق بی نیاز و در حقیقت مانند خداوند واجب الوجودند. از طرف دیگر، براینی که حکم می کند واجب الوجود واحد است، اجازه نمی دهد که وجود «ماسوی» را واجب بدانیم. پس، بیش از یک قدیم وجود ندارد و هرچه غیر از اوست حادث است. پس جهان - اعم از مجرد و مادی و اعم از پیدا و ناپیدا - حادث و در نتیجه معلول است.

تفکر نقدی



چگونه می توان پی برد موجوداتی حادث اند و موجودی می تواند قدیم باشد؟ برای نیستی موجودات مادی می توان زمانی فرض کرد. آیا برای موجودات مجردی مثل فرشتگان هم می توان زمانی فرض کرد که نبوده اند؟

● به نظر شما از نظر متکلمان که زمان را ظرف اشیا مادی می دانند چگونه می توان با ملاک زمان به سراغ همه موجودات رفت؟

نظریه امکان ذاتی: فلاسفه نظر متکلمان را در زمینه تبیین عقلانی نیازمندی معلول به علت، قانع کننده نمی‌دانند و اشکالات چندی را بر آن وارد ساخته‌اند. حکما معتقدند که ملاک نیازمندی یک معلول به علت در خود شیء (معلول) است. باید خصوصیتی در شیء یافت که همچون نشانی دائمی، معلولیت آن را نمایان سازد، نه اینکه برای تحقیق در معلولیت شیء لازم باشد به گذشته آن مراجعه کنیم و ببینیم که آیا زمانی بوده که آن شیء نبوده باشد؟ وجود معلول - صرف نظر از گذشته و حال و آینده‌اش - ذاتاً به علت نیاز دارد و دلیل این نیاز را باید در خود آن پیدا کنیم. حکما منشأ این نیازمندی را «امکان ذاتی» می‌دانند. هر شیء حادثی مقدم بر وجود و عدم خویش ذاتاً یک ممکن الوجود است و این صفت هرگز از او جدا نمی‌شود. «امکان ذاتی» عبارت است از اینکه شیء به حسب ذات و ماهیت خویش نه ضرورت وجود داشته باشد و نه امتناع وجود، بلکه ذاتاً هم قابل موجود شدن باشد و هم قابل معدوم شدن؛ نظیر همه پدیده‌هایی که در این جهان پدید می‌آیند و از بین می‌روند. پس چیزی که ذاتاً ممکن الوجود است، با وجود و عدم نسبتی متساوی دارد و به همین جهت، می‌طلبد که موجودی دیگر - به مثابه علت - آن را از حدّ تساوی خارج سازد و به عرصه وجود وارد کند؛ بنابراین حجت، نیاز معلول به علت، در همین امکان ذاتی یا تساوی ماهیت معلول نسبت به وجود و عدم نهفته است.

بررسی



- آیا موجودات عالم را می‌توان به ممکن و واجب تقسیم نمود؟ آیا این تقسیم در مورد خود وجود است؟
- اگر موجودی نسبتش با وجود و عدم مساوی باشد می‌تواند بدون علت به وجود آید؟

«علت تامّه» و «علت ناقصه»

گفتیم که در رابطه علت و معلول، علت «وجوددهنده» به معلول است؛ اما باید دانست که در همه جا و در همه تعابیر «علت» به معنای ذکر شده به کار نمی‌رود؛ بلکه معنای عام‌تری نیز دارد. گاهی معنای علیّت را توسعه می‌دهند و میان دو چیز که یکی در وجود خود به نحوی وابسته به دیگری است نیز، رابطه علیّت قائل می‌شوند.

۱. ابن سینا در نمط چهارم از کتاب اشارات و تنبیهات می‌فرماید: «موصوف بودن موجود به اینکه بعد از عدم و نیستی است، به فعل فاعل و اثر جاعل و علت ربطی ندارد.»

علت را آنگاه که وجوددهنده و هستی‌بخش است، «علت تامه» یا «علت حقیقی» گویند و آنگاه که وجود معلول به نحوی به آن وابسته است، «علت ناقصه» می‌نامند.

این تقسیم‌بندی را در قالب یک مثال توضیح می‌دهیم:

پدید آمدن میوه‌ای بر شاخسار یک درخت وابسته به عوامل متعددی از قبیل زمین حاصل خیز، آب و هوا، نور، درخت، دفع آفات و... است. اگر هر یک از این عوامل وجود نداشته باشند، میوه‌ای حاصل نخواهد شد، اما هیچ کدام از آنها به تنهایی یا عده‌ای از آنها با هم نیز برای رویش میوه کافی نیست. در نتیجه، هر یک از این عوامل را (که وجود میوه به نحوی وابسته به آنهاست اما هیچ یک به تنهایی به وجود آورنده میوه نیست) می‌توان «علت ناقصه» میوه دانست و مجموعه این عوامل را «علت تامه» آن به حساب آورد. در واقع، علت تامه شرط لازم و کافی برای تحقق معلول است و علت ناقصه فقط شرط لازم. هرگاه علت ناقصه موجود نباشد، حتماً معلول نیز وجود پیدا نخواهد کرد و از این جهت، وجود معلول متکی بر آن است؛ اما در عین حال، «علت ناقصه» برای ایجاد معلول «ناقص» است و به تنهایی نمی‌تواند به معلول هستی ببخشد.

تطبیق و مقایسه

به نظر شما در یک تیم فوتبال که با تیم‌های سختی به رقابت برخاسته و همه را با پیروزی پشت سر گذاشته کدام عامل سهم بیشتری دارد؟

الف) مربی ب) بازیکنان

به نظر شما خوب بازی کردن یک ورزشکار به چه چیزهایی بستگی دارد؟

سنخیت علت و معلول

اصولاً به دلیل وابستگی‌های خاصی که میان موجودات جهان وجود دارد، هر علتی فقط معلول خاصی را ایجاد می‌کند و هر معلولی تنها از علت خاصی صادر می‌شود. ما در تجربیات عادی خود به این حقیقت اعتقاد راسخ داریم که مثلاً برای با سواد شدن باید درس خواند و برای حفظ سلامتی باید ورزش کرد و برای ارتباط با خدا باید نماز و نیایش به جای آورد؛ بنابراین، اگر بخواهیم

۱. حکما این بحث را در فلسفه تحت قاعده «لِوَالِدٍ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَالِدُ» (از علت واحد به غیر از معلول واحد صادر نمی‌شود) بیان داشته‌اند و از آن به قاعده «لِوَالِدٍ» تعبیر کرده‌اند.

با سواد شویم یا سلامتی خود را حفظ کنیم یا با خداوند ارتباط داشته باشیم، باید به علل خاص آنها متوسل شویم و اگر از غیر راه آنها وارد شویم، هرگز به نتیجه نخواهیم رسید. فلسفه ثابت می‌کند که در میان تمام جریان‌های عالم چنین پیوستگی معینی وجود دارد؛ یعنی میان هر علت با معلول خودش سنخیت و مناسبت خاصی حکم فرماست که میان یک علت و معلول دیگر نیست. در پرتو این اصل، نظام جهان انتظام می‌یابد و در اندیشه ما به صورت دستگاهی منظم و مرتب درمی‌آید که هر جزء آن جایگاه به خصوصی دارد و هیچ جزئی ممکن نیست در جای جزء دیگر قرار گیرد.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
در حقیقت، همان گونه که وجوب علی و معلولی از لوازم اصل علیت و انکار آن همچون انکار اصل علیت است، سنخیت علت و معلول نیز لازمه قبول اصل علیت است و هرگاه نخواهیم به درستی، معنای اصل علیت را دریابیم باید به اصل سنخیت علت و معلول پی ببریم. عدم قبول اصل سنخیت نیز در حقیقت به معنای نفی اصل علیت است؛ به بیان دیگر، اصل علیت نفس ارتباط و پیوستگی موجودات جهان را بیان می‌کند و پراکندگی و عدم ارتباط آنها را نفی می‌نماید. اصل سنخیت، نظام حاکم بر این ارتباط را بر ما آشکار می‌سازد. بدیهی است که رابطه بدون نظام و قاعده، قابل تصور نیست و چنین رابطه‌ای در حکم نفی رابطه است و درست به همین دلیل، اصل علیت از اصل سنخیت نیز انفکاک‌ناپذیر است.

❖❖❖❖ تسلسل علل، باطل است

مسئله دیگر در باب علت و معلول این است که سلسله علل، متناهی است و نامتناهی بودن آن محال است؛ یعنی، اگر وجود یک شیء صادر از علتی و قائم به علتی باشد و وجود آن علت نیز قائم به علت دیگر و وجود آن علت دوم نیز قائم به علت دیگر باشد، ممکن است عدد علت‌ها و معلول‌هایی که به این ترتیب، هر یک صادر از دیگری است، بسیار باشد، ولی در نهایت امر، این سلسله علل به علتی منتهی می‌گردد که قائم بالذات است و وجود آن از علت دیگری صادر نمی‌شود. فلاسفه بر بطلان تسلسل علل نامتناهی برهان‌های زیادی اقامه کرده‌اند و با تعبیری کوتاه می‌گویند: «تسلسل محال است». حکمایی نظیر فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی،

۱. کلمه تسلسل از ماده «سلسله» به معنای زنجیر است. تسلسل یعنی زنجیره‌ای متشکل از علل غیرمتناهی. فلاسفه نظام و ترتیب علل و معلولات را به حلقه‌های زنجیر تشبیه می‌کنند که به ترتیب پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند.

میرداماد و صدرالمتهلین هر یک برهانی بر بطلان تسلسل علل اقامه کرده‌اند. این براهین در مبحث خداشناسی فلسفی کاربرد زیادی دارند و گاهی خود برای اثبات وجود خدا به کار می‌روند. یکی از برهان‌های معروف در محال بودن تسلسل، برهان فارابی^۱ است که می‌توان آن را یکی از دلایل فلسفی اثبات وجود خدا هم به حساب آورد.

تکمیل و ارزیابی

در جدول زیر علت یا علت‌های هر مورد را مشخص کنید:

ردیف	معلول	فعالیت‌هایی که می‌توانند علت واقع شوند
۱	قهرمانی در جام جهانی فوتبال	
۲	قبول شدن در رشته فلسفه	
۳	انسان کامل شدن	
۴	جوش آوردن آب	
۵	گرفتن پنچری لاستیک دوچرخه	

مقایسه ارزیابی

آیا با فعالیت‌های ردیف ۵ می‌توان به معلول ردیف ۱ دست یافت؟ چرا؟

برهان فارابی

در این برهان از اصل «تقدم علت بر معلول» استفاده شده است. این اصل بیان می‌کند که علت بر معلول خود تقدم وجودی دارد و معلول در مرحله و مرتبه بعد از علت قرار گرفته است؛ یعنی، وجود معلول، مشروط به وجود علت است، در صورتی که وجود علت، مشروط به وجود معلول نیست. به بیان دیگر، درباره «معلول» این شرط صادق است که «تا علت وجود پیدا نکند، او وجود پیدا نمی‌کند»، اما درباره «علت» این شرط صدق نمی‌کند که «تا معلول وجود پیدا نکند او وجود پیدا نمی‌کند». حرف «تا» همان نشانه شرط است.

۱. این برهان به برهان اَسَد و اَحْصَر؛ یعنی محکم‌ترین و کوتاه‌ترین دلیل در نفی تسلسل، معروف است.

حال به این مثال توجه کنید: فرض می‌کنیم یک گروه نظامی قصد حمله به دشمن دارد، اما هیچ‌یک از نفرات، حاضر نیست در این امر پیش قدم شود، یا حتی با دیگران هم‌قدم باشد. به سراغ نفر اول که می‌رویم می‌گویید «تا» نفر دوم آغاز نکند، من هم آغاز نخواهم کرد. نفر دوم نیز همین سخن را دربارهٔ نفر سوم می‌گوید و نفر سوم نیز نسبت به نفر چهارم و... بدین ترتیب، یک نفر هم پیدا نمی‌شود که بدون شرط اقدام به شروع حمله کند. آیا در چنین وضعی ممکن است حمله‌ای آغاز شود؟ البته نه؛ زیرا حرکت هر فرد مشروط به حرکت فرد دیگر است؛ حرکت غیرمشروط یافت نمی‌شود و این زنجیره که همهٔ اعضای آن عمل خود را به دیگری مشروط کرده‌اند، هرگز اقدامی صورت نمی‌دهد.

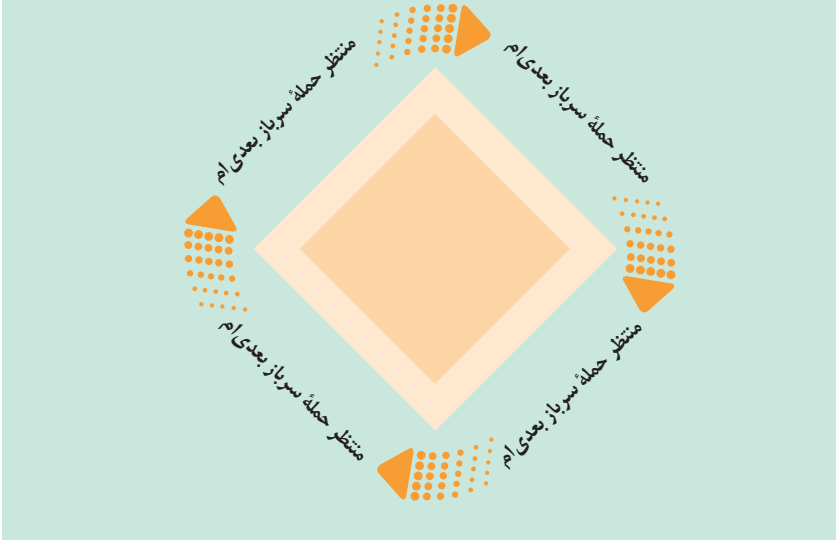
اکنون اگر سلسله‌ای نامتناهی از علت‌ها و معلول‌ها را در نظر آوریم، چون همهٔ افراد این سلسله، خود معلول علت بالاتر از خود هستند، در نتیجه وجود هر کدام مشروط به وجود دیگری است که وجود آن هم به نوبهٔ خود، مشروط به دیگری است. تمام آنها به زبان حال می‌گویند «تا» آن فرد دیگر، وجود پیدا نکند، ما نیز وجود پیدا نخواهیم کرد و چون این سخن بدون استثنا زبان حال همهٔ افراد زنجیره است، پس همهٔ آنها مجموعاً مشروط‌هایی هستند که شرط وجودشان، یعنی «علتی که خود معلول دیگری نباشد» وجود ندارد؛ پس این زنجیره هرگز وجود پیدا نخواهد کرد.

اگر زنجیره موجود شود، به ناچار باید موجودی که خود معلول دیگری نباشد (یعنی علتی که خود معلول علت بالاتری نیست) در رأس این زنجیره قرار گیرد. بدین ترتیب، برای موجود شدن زنجیره، موجودی لازم است که وجود آن مشروط به وجود دیگری نباشد و سلسله با وجود او آغاز گردد. پدید آمدن زنجیره تنها و تنها در گرو وجود یک سر سلسله یعنی یک وجود نامشروط است که علت‌العلل یا علت نخستین نامیده می‌شود. او سرچشمهٔ همهٔ علت‌ها و معلول‌های دیگر است و وجودش ضامن تحقق زنجیره است؛ بنابراین، یک زنجیرهٔ موجود از علل و معلول‌ها قطعاً باید به یک علت‌العلل ختم شود که در این صورت نامتناهی نخواهد بود.^۱

۱. حکما نه تنها بر بطلان تسلسل اقامهٔ برهان کرده‌اند؛ بلکه وقوع «دور» را نیز محال می‌دانند. به حسب تعریف، «دور» عبارت است از اینکه معلولی، علت علت خود شود؛ مثلاً هرگاه «الف» علت «ب» باشد و «ب» نیز علت «الف» باشد، میان الف و ب «دور» واقع شده است؛ زیرا ب که معلول الف فرض شده، در عین حال علت الف نیز هست؛ پس ب علت علت خودش (یعنی الف) است و همچنین الف نیز که علت ب و در عین حال معلول ب است، پس علت علت خود (یعنی ب) است. در «دور» اگر میان علت و معلول واسطه‌ای نباشد، مُصَرِّح خوانده می‌شود و اگر واسطه‌ای در میان آنها فرض شود، مُضَمَّر نام دارد. دور در هر حال مستلزم تناقض و ممتنع‌الوقوع است؛ زیرا در تحلیل عقلی به تقدّم شیء بر نفس خویش می‌انجامد؛ یعنی، یک موجود هم علت خودش باشد و هم معلول خود و این غیرممکن است.



آیا تسلسل دور باطلی است که هیچ‌گاه از آن نمی‌توانیم رهایی پیدا کنیم؟ چاره چیست؟ چگونه برهان فارابی می‌تواند ما را نجات دهد؟



برهان وجوب و امکان (برهان سینوی)

ابن سینا با توجه به اینکه وجوب معلول یا شیء ممکن الوجود بر وجود آن تقدم دارد و همچنین براساس مقدمهٔ بطلان تسلسل، به اثبات یک علت فاعلی واجب الوجود برای کل موجودات جهان پرداخته است که از مهم‌ترین برهان‌های اثبات وجود خدا محسوب می‌شود. در این برهان، ابن سینا از مفاهیم وجوب و امکان استفاده می‌کند. برهان وجوب و امکان به نام خود ابن سینا به برهان سینوی معروف است. مضمون این برهان چنین است:

وقتی در موجودات جهان نظر می‌کنیم، می‌توانیم بگوییم که هر موجودی بنابه فرض عقلی، از یکی از دو قسم ممکن و واجب خارج نیست؛ یعنی، هر موجودی بنا به تقسیم عقلی یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود. اگر واجب الوجود باشد که مدّعی ما (یعنی نیاز جهان

به یک علت یا فاعل واجب الوجود) ثابت می‌شود و اگر ممکن الوجود باشد، لامحاله باید به واجب الوجودی منتهی شود تا بتواند موجود شود؛ زیرا می‌دانیم که ممکن الوجود از ناحیه خود ایجاب نمی‌کند که موجود یا معدوم باشد. پس بر اساس دو قاعده‌ای که قبلاً بیان داشتیم:

۱ شیء تا به مرحله وجوب نرسد، موجود نمی‌شود.

۲ ملاک نیازمندی معلول به علت، امکان ذاتی آن است.

بنابراین، بود و نبود یک ذات ممکن، وابسته به علتی خارج از اوست. با بودن او این ذات ممکن به مرحله وجوب می‌رسد و موجود می‌شود و بدون آن، معدوم می‌گردد. حال اگر این علت را بررسی و همین دو فرض را درباره او جاری کنیم درمی‌یابیم که یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود؛ در صورت اول مدعای ما ثابت است و در حالت دوم محتاج به علت دیگری است که آن علت دوم هم یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. اگر ممکن الوجود باشد، حاجت به علت سوم می‌افتد و... اما سرانجام باید به یک علت یا فاعل واجب الوجود منتهی شود و گرنه سلسله ممکنات هرگز به درجه وجوب و در نتیجه به مرتبه وجود نمی‌رسد. پس، وجوب زنجیره ممکنات باید از ناحیه موجودی باشد که وجوب او ذاتی است و از ناحیه موجود دیگری نیست.

این برهان را بوعلی سینا در نمط چهارم کتاب «اشارات» ذکر کرده و آن را بهترین برهان در اثبات وجود خدا دانسته است؛ زیرا در این برهان تنها یک محاسبه عقلی ما را به نتیجه می‌رساند. مقدمه‌ای که در این برهان مفروض گرفته شده این است که اجمالاً موجوداتی در جهان هستند و جهان هیچ در هیچ نیست و البته این مقدمه نیز بدیهی است. پس چنین نیست که وجود موجود خاصی از قبیل انسان، حیوان، خورشید، کوه و ... مسلم فرض شده و سپس مبنای اثبات ذات واجب قرار گرفته باشد؛ بلکه چند اصل و قاعده کلی عقلی است که به‌طور خلاصه می‌توان آنها را اینگونه بیان کرد.

۱ موجود و بلکه موجوداتی در جهان هست و جهان هیچ در هیچ نیست.

۲ موجود یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود.

۳ ممکن تا زمانی که وجوب پیدا نکند، وجود پیدا نمی‌کند.

۴ تسلسل علل نامتناهی محال است.

بنابر اصول ذکر شده، زنجیره ممکنات اگر به یک واجب الوجود منتهی نشود، تحقق و وجود پیدا نمی‌کند؛ زیرا این زنجیره به خودی خود وجوب و ضرورت ندارد و تا چیزی ضرورت پیدا نکند، وجود پیدا نخواهد کرد.



اشکال زیر را تکمیل کنید و هر کدام را به اختصار شرح دهید.



نظام متقن

حکمای مشاء براساس مبانی فلسفی یاد شده، همچون وجوب و امکان، علت و معلول، وجوب علی و معلولی، سنخیت علت و معلول و نفی تسلسل و اثبات واجب الوجود تصویری منظم و تفسیری صحیح و اقناع کننده از جهان هستی ارائه می کنند.

با قبول «اصل علیّت» و پذیرش این حقیقت که در جهان هر حادثه‌ای علتی دارد و صدفه و اتفاق محال است، به ارتباط و پیوستگی اجزای جهان پی می بریم.

«اصل وجوب علی و معلولی» جهان را تابع یک نظام ضروری و حتمی نشان می دهد که در آن روابط موجودات از قطعیت و حتمیتی برخوردار است که تخلف از آن هرگز ممکن نیست.

«اصل سنخیت» میان علت و معلول، انتظام خاصی برقرار می سازد و نظام و قانون مندی جهان هستی را در نظر ما نمودار می کند. با تکیه بر این اصل، درمی یابیم که ارتباط موجودات ارتباطی آشفته و مغشوش نیست؛ بلکه میان علت ها و معلول ها «نظام» و «قانونی» برقرار است که از آن به «سنن» و «نوامیس» هستی تعبیر می شود. این سنن و نوامیس هرگز به تغییر و تبدیل دچار نمی گردند.^۱

اصول ذکر شده به جهان هستی جلوه تازه‌ای می بخشند و دقت و استحکام آن را بیش از پیش به ما می نمایانند. از سه «اصل علیّت»، «اصل ضرورت علی و معلولی» و «اصل سنخیت» به ترتیب می توان نتایج زیر را استخراج کرد:

۱ ارتباط و پیوستگی موجودات جهان

۲ تخلف ناپذیری و حتمیت نظام هستی

۳ نظام معین هستی.

۱. اشاره به آیه شریفه: فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر - ۴۳)، پس هرگز در سنت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز در سنت خدا تغییری نمی یابی.



از اصول زیر چه نتایجی می‌توان گرفت؟ در مقابلشان بنویسید.



اگر هر کدام از اصول زیر را حذف کنید شاهد چه حوادث و اتفاقاتی در جهان هستی خواهیم بود.

.....	اصل علیت
.....	اصل وجوب علی و معلولی
.....	اصل سنخیت

اهمیت بحث علیت و جایگاه آن در پژوهش‌های علمی

هدف از تحقیق و پژوهش در همهٔ علوم، رسیدن به شناختی یقینی نسبت به قوانین و نوامیس جهان است. به شناختی که همراه با یقین نباشد، شناخت گفته نمی‌شود. آدمی به حسب فطرت خویش در پی شناخت و کشف حقایق است و تاریخ تحول علم بشر این معنا را به خوبی اثبات می‌کند. تلاش بشر برای نفوذ به درون طبیعت و کشف پیچیدگی‌های عالم خلقت روزافزون است. تدوین روش‌های بهتر و دقیق‌تر پژوهش، ساختن ابزارهای پیشرفته برای آزمون و تجربهٔ کامل‌تر، استفادهٔ گسترده از ریاضیات و آمار برای هرچه دقیق‌تر کردن نتایج تحقیق و... همگی بیانگر انگیزه و تلاش بشر برای دستیابی به شناخت یقینی است. بدون شک این شناخت در صورتی به دست می‌آید که بر اصول و مبانی یقینی مبتنی باشد و این اصول و مبانی را باید در مباحث فلسفی مربوط به شناخت جست‌وجو کرد.



کدام حوزه از معرفت می‌تواند به پرسش‌های زیر پاسخ دهد؟ آیا پرسش‌های زیر برای عالمان علوم تجربی و ریاضی اهمیت دارد؟ آیا کمکی به پیشرفت علم خواهد کرد؟

آیا شما می‌توانید به این پرسش‌ها پاسخ دهید؟

(الف) شناخت چیست؟

(ب) علم چیست؟

(ج) آیا مبانی علم تجربی خود تجربی است؟ اگر تجربی نیست بنیادهای علم تجربی و ریاضی و منطقی را در چه حوزه‌ای از معرفت باید جست‌وجو کرد؟

فلسفه با تبیین اصل علیّت و فروع آن، یعنی اصل ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیت علت و معلول، از یک طرف رشته اتصالی را میان همه پدیده‌های جهان به اثبات رسانده است و از طرف دیگر، مقدمات لازم را برای شناخت یقینی قوانین و روابط حاکم بر پدیده‌های جهان فراهم آورده و پایه‌های آزمایش و تجربه را - به مثابه روش تحقیق علوم تجربی - تحکیم کرده است.

جزئی و کلی: می‌دانیم که آزمایش و تجربه تنها به امور جزئی و معین تعلق می‌گیرد. هر آزمایشی در زمان و مکانی معین و بر روی پدیده‌ای مشخص انجام می‌شود و نتیجه آن تنها در همان مورد خاص صدق می‌کند؛ برای مثال، می‌توانیم فلزی را در آزمایشگاه حرارت دهیم و مشاهده کنیم که منبسط می‌شود، یا مغناطیسی را به مقداری براده آهن نزدیک کنیم و ببینیم که آنها را جذب می‌کند یا مشاهده کنیم که دو جسم با بار الکتریکی هم‌نام یکدیگر را می‌رانند. نتیجه هر آزمایش به خودی خود، تنها به زمان و مکان و شرایط آن آزمایش محدود می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود؛ یعنی اگر ما از طریق آزمون و تجربه صدها بار مشاهده کنیم که آب در اثر حرارت می‌جوشد با این حال نتیجه هر آزمایش به همان آزمایش اختصاص دارد و حداکثر نتایج آزمایش‌های گذشته را تأیید می‌کند و نه بیشتر، یعنی، نتیجه آزمایش در هر مورد یک نتیجه جزئی و مخصوص است و نمی‌تواند به صورت کلی بیان شود.

در اثبات رابطه بین دو پدیده مثل حرارت و انبساط، مغناطیس و جذب براده‌های آهن و... اگر تعداد آزمون و تجربه هم افزایش یابد و موارد صدق آن بیشتر شود، باز به همان موارد، محدود خواهد بود و به خودی خود نمی‌تواند شکل یک قانون علمی را پیدا کند؛ زیرا قوانین علمی همواره بیان‌کننده یک رابطه کلی و ضروری بین دو پدیده‌اند و نه تنها موارد تجربه شده، بلکه موارد تجربه نشده را نیز دربر می‌گیرند. قوانین علمی عموماً با «هر»، «هیچ»، «همیشه» و... نشان داده می‌شوند و این کلمه‌ها علامت کلی بودن این گونه قوانین است.

برای مثال، ما در علم فیزیک با این قوانین آشنا می‌شویم:
هر فلزی در اثر حرارت منبسط می‌شود.

هیچ موتور حرارتی را با یک چشمه گرما نمی‌توان ساخت.

همیشه بار الکتریکی متحرک در فضای اطراف خود میدان مغناطیسی تولید می‌کند.

آیا می‌توان این قوانین را صرفاً محصول آزمایش و تجربه دانست؟ آیا همه فلزات یا موتورهای حرارتی یا بارهای الکتریکی در گذشته و حال و آینده به تجربه درآمده‌اند؟ آیا می‌توان اطمینان داشت که این قوانین، فردا نیز به قوت خود باقی هستند؟ اگر بخواهیم بر شمار معدود تجربه خود تکیه کنیم، نمی‌توانیم برای این قوانین کلیتی قائل شویم؛ زیرا تجربه از موارد معین خود فراتر نمی‌رود.

کشف رابطه



چه رابطه‌ای بین ضرورت و کلیت با اصل علیت وجود دارد؟

استخراج پیام



داستان زیر را بخوانید و نتیجه‌گیری خود را با دوستان و معلم خود در میان بگذارید و سپس به سؤالاتی که در ذیل داستان آمده پاسخ دهید.

مرغی را فرض کنید که هر روز رأس ساعت ۸ صبح او را تغذیه می‌کردند؛ این مرغ بیش از ۱۰۰ بار شاهد این امر بود، در روزهای بارانی، در روزهای طوفانی، در روزهای صاف و... این مرغ به این نتیجه رسید که من هر روز ساعت ۸ تغذیه می‌شوم، اما در روز اول فروردین به جای آنکه تغذیه شود گلوی او را برای ناهار روز عید بردند.

الف) به نظر شما این مرغ بسان چه عالمی است؟ اگر عالمی به رابطه فلسفه و اصول آن توجه کند آیا به سرنوشت مرغ دچار می‌شود؟

ب) آیا همه آزمایش‌های جزئی و محدود به زمان و مکان خاص علوم تجربی می‌توانند به تجربه‌های خود کلیت و ضرورت دهند؟ آیا این امر مستلزم خارج شدن از علوم تجربی نیست؟

اصول عقلانی: نتیجه می‌گیریم که تجربه و آزمایش هیچ‌گاه به‌تنهایی به یک قانون کلی منتهی نمی‌شود و هیچ‌گاه به خودی خود از موارد تجربه شده به موارد تجربه نشده سرایت نمی‌کند. پس در قوانین علمی، کلیت و ضرورت به مشاهدات تجربی (هر قدر هم که زیاد باشد) تعلق ندارد و از مرزهای توانایی تجربه بیرون است. کلیت و ضرورت را تنها می‌توان در اصول عقلانی جست‌وجو کرد و نه در آزمون‌های تجربی. عقل به کمک بدیهیات اولیۀ عقلی می‌تواند در شناخت به اصولی دست یابد که جنبۀ کلی و ضروری دارند و سپس براساس همین اصول کلی و ضروری، به تدوین قوانین علمی بپردازد. اصل علیّت و فروع آن اصولی کلی و جهان شمول‌اند که نه از طریق تجربه، بلکه با تأملات عقلانی به‌دست می‌آیند. اینها قوانین فلسفی هستند که کلیت و ضرورت خود را از نیروی عقل دریافت کرده‌اند و می‌توانند مبنای شناخت تجربی قرار گیرند. فلسفه در این اصول تحقیق می‌کند و پس از کسب اطمینان از صحت آنها، در پژوهش‌های علوم تجربی آنها را به خدمت می‌گیرد. امام خمینی، این حکیم اسلامی در نامۀ تاریخی خود به میخائیل گورباچف^۱ می‌نویسند: «قانون علیّت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس. ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس.»

تعقل

به نظر شما عالمان، پایه‌های بنای علم تجربی را باید در زمین عقل قرار دهند یا در زمین تجربه؟ کدام خدشه‌ناپذیر و مستحکم است؟

جواز تعمیم

اصل علیّت، ارتباط پدیده‌ها را به ما ثابت می‌کند؛ اصل ضرورت علی و معلولی ضرورت را در ارتباط بین علت و معلول نشان می‌دهد و اصل سنخیت علت و معلول می‌تواند کلیت را در قوانین علمی آشکار سازد. عقل انسان براساس این اصل حکم می‌کند که روابط بین پدیده‌ها روابطی معین است و جهان به دنبال جریانی متحدالشکل است. پدیده‌های طبیعت پیوسته آثار و خواص یکسانی از خود نشان می‌دهند و هرج و مرج به جهان طبیعت راهی ندارد. اگر امروز و در تجربۀ حاضر، رابطه

۱. آخرین رهبر و دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق.

بین حرارت و انبساط فلز را مشاهده می‌کنیم، اگر رابطه نیرو و حرکت را می‌بینیم، اگر می‌توانیم به خاصیت سرطان‌زایی سیگار در تجربه علمی پی ببریم، برحسب اصل سنخیت می‌توانیم مطمئن باشیم که جریان طبیعت در آینده نیز بر همین منوال است و انحرافی در آن رخ نمی‌دهد.

تجربه علمی هر اندازه که گسترده و دقیق باشد، مادام که با اصول ضروری و کلی حاکم بر هستی - که اصولی عقلی است نه تجربی - توأم نشود، نمی‌تواند از موارد محدود تجربه شده فراتر رود و درباره آنچه به تجربه درنیامده است تعمیم یابد و به شکل یک قانون علمی درآید. این اصول عقلانی و یقینی جواز تعمیم آزمون و تجربه را برای دانشمندان فراهم می‌کند. اگر این‌گونه نبود، شناخت علمی همواره امری بی‌اعتبار تلقی می‌شد و به نظر می‌رسید بنای با شکوه علم و دانش بر امواجی لرزان قرار گرفته است.

با تکیه بر این اصول فلسفی، دانشمندان در تحقیق و پژوهش آسوده خاطر می‌شوند و می‌توانند با اطمینان به کار خویش ادامه دهند.

ماکس پلانک، فیزیک‌دان بزرگ معاصر، می‌گوید: «اصل علیت تا به امروز پایه و شالوده هر پژوهش علمی بوده است... من در این مقام، به سهم خود با اطمینان می‌گویم که به اصل علیت به عنوان اصلی استثنا ناپذیر معتقدم... و تا به این لحظه کمترین دلیلی نمی‌بینم که ما را به تردید در این اصل استثنا ناپذیر وادار کند».

بنابراین، فلسفه اسلامی، جهان را به صورت مجموعه‌ای به هم پیوسته و مرتبط الاجزاء نشان می‌دهد و در عین حال، شناخت یقینی و مصونیت از تردیدهای شکاکان و سوفسطاییان را میسر می‌کند و این را می‌توان از خدمات بزرگ فلسفه به جهان علم و معرفت بشری به‌شمار آورد.



آیا علم تجربی می‌تواند اصول زیر را نادیده بگیرد؟ آن‌گاه آیا باز می‌تواند نتیجه تجربه‌های جزئی خود را به سایر موارد به‌طور کلی و ضروری تعمیم دهد؟ به نظر شما پیکان‌های زیر چه چیز را نشانه گرفته‌اند؟

اصل سنخیت علت و معلول	اصل ضرورت علی و معلولی	اصل علّیت
کلیت در قوانین علمی	<ul style="list-style-type: none"> • ضرورت در ارتباط بین معلول و علت • رابطه‌ای ضروری بین پدیده‌های عالم 	ارتباط پدیده‌ها



مراتب موجودات در نظام هستی

علاوه بر اینها، فلسفه با نفی تسلسل در علل، نشان می‌دهد که زنجیره علل نمی‌تواند تا بی‌نهایت امتداد داشته باشد؛ بلکه این سلسله باید به مبدایی واجب‌الوجود منتهی شود که تمامی این علت‌ها و معلول‌ها از جانب او هستی و وجود می‌یابند. حکما در سلسله موجودات مراتبی را اثبات می‌کنند و نشان می‌دهند که موجودات جهان به موجودات مادی و محسوس منحصر نیستند؛ بلکه در نظام هستی موجوداتی مجرد از ماده‌اند که گرچه ما با حواس خود قادر به درک آنها نیستیم و اوصاف آنها را به‌درستی نمی‌توانیم بشناسیم، اما جهان، با وساطت آنها تدبیر می‌شود. علل و عوامل طبیعی در حوادث جهان مؤثرند و تأثیر آنها به واسطه همین قوای مجرد از ماده تحقق می‌یابد. این قوای مجرد که مافوق عالم طبیعت قرار دارند و فیض خداوندی از طریق آنها به عالم طبیعت می‌رسد، همان فرشتگان و ملائک‌اند که در حکمت مشاء با الهام از احادیث اسلامی، عقول^۱ نامیده شده‌اند. آنها هر دم در کار تدبیر جهان خلقت‌اند:

۱. حدیث نبوی (ص) است که: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ** - نخستین چیزی که خدا خلق فرمود عقل بود (بحارالانوار). توضیح اینکه حکمای مشاء عقول مجرد را که واسطه فیض حق به جهان طبیعت هستند، ده عدد می‌دانستند و عقل دهم را که همه تغییرها و تحولات و فعل و انفعالات در طبیعت به وساطت آن انجام می‌شود، عقل فعال می‌نامیدند. ابن سینا عقل فعال را واهب الصور (بخشنده صورت‌ها) می‌خواند.

غیر این عقل تو حق را عقل هاست که بدان تدبیر اسباب سماست
 به این ترتیب، جهان‌شناسی مشایی که بر وساطت موجودات مجرد در جهان مبتنی است،
 زمین و آسمان و همه کائنات را در قلمرو فیض ربوبی تفسیر می‌کند. بر این اساس در نظام
 جهان، مجردات هم فیض هستی را از واجب‌الوجود به عالم طبیعت منتقل می‌کنند و هم واسطه
 تکامل موجودات و رسیدن آنها به اهداف و غایات وجودی‌شان هستند.
 نمودار زیر نشان می‌دهد که فیض چگونه از حضرت حق تعالی به همه عالم تسری می‌یابد.

واجب‌الوجود

عقل واحد

عقل دوم

عقل سوم

عقل چهارم

عقل پنجم

عقل ششم

عقل هفتم

عقل هشتم

عقل نهم

عقل دهم

عالم ماده

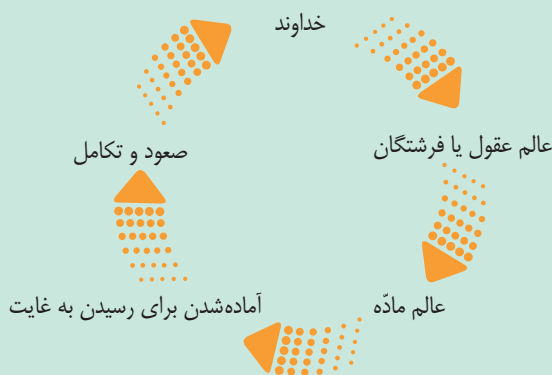
مراتب هستی از دید حکمای مشاء

حکما با قبول اصل «علت غایی»^۱ در طبیعت و قبول اینکه طبیعت در سیر و حرکت خود غایاتی را جست و جو می کند و همه غایات هم به یک غایت اصلی، یعنی «غایت الغایات» منتهی می گردند، چهره دل پذیری از هستی ترسیم می کنند. اثبات «علت العلل» و «غایت الغایات» در جهان هستی نشان می دهد که مجموعه جهان از یک مبدأ سرچشمه می گیرد و در سیر تکاملی خود با وساطت مجردات به سوی یک مقصد رهسپار است. فلاسفه اثبات می کنند که «علت العلل» در نظام هستی همان «غایت الغایات» است؛ یعنی، مبدأ و مقصد نظام هستی یکی است: ذات واجب الوجود. لذا جهان، ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد و این سخن ترجمان این آیه قرآن کریم است که می فرماید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^۲

این سرشت معنوی حکمت اسلامی که انسان به کمک آن می تواند جهان بینی الهی و اسلامی را به طور عمیق دریابد، در حکمت های بعدی تداوم یافت و وارد مراحل کامل تری شد.

تأمل و مقایسه

برای این قوس نامی مناسب پیدا کنید و آن را با تفسیر آیات ۸ و ۹ سوره نجم مورد مقایسه قرار دهید. چگونه خداوند هم علت العلل است و هم غایه الغایات؟



۱. رجوع شود به کتاب فلسفه، پایه یازدهم - درس اندیشمندی منظم و موشکاف.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۷.

- ۱ کهن‌ترین مسئله فلسفه چیست و با چه تعبیری بیان می‌شود؟
 - ۲ تخلّف معلول از علت خویش در واقع همان است.
 - ۳ اصل سنخیت علت و معلول را با ذکر مثال توضیح دهید و بگویید این اصل ذیل کدام قاعده بیان می‌شود.
 - ۴ نظر متکلمین و فلاسفه در منشأ نیازمندی اشیا را با یکدیگر مقایسه نمایید.
 - ۵ برهان فارابی در ابطال تسلسل علل نامتناهی را با ذکر مثال توضیح دهید.
 - ۶ میان علت‌ها و معلول‌ها نظام و قانونی برقرار است که از آن به و هستی تعبیر می‌شود.
 - ۷ اهمیت علت و جایگاه آن را در پژوهش‌های علمی بنویسید.
 - ۸ علت تامه و علت ناقصه را با ذکر مثال تعریف کنید.
 - ۹ اصولی که جواز تعمیم آزمون و تجربه را برای دانشمندان فراهم می‌کند چیست؟ آنها را شرح دهید.
 - ۱۰ از دیدگاه حکمای مشاء مراتب موجودات در جهان هستی را ترسیم کنید و در کلاس شرح دهید.
 - ۱۱ اصطلاحات زیر را به‌طور خلاصه شرح دهید.
- | | |
|------------------|----------------|
| الف) واجب الوجود | ب) ممکن الوجود |
| ج) واهب‌الصور | د) عقول |
- ۱۲ هر کدام از موارد زیر برای وجود پیدا کردن به چه عواملی وابسته هستند؟
- | | | |
|----------|-------------------------|-----------|
| گل محمدی | قصری با سنگ‌های سفید | عالم هستی |
| فرشتگان | قبول شدن شما در دانشگاه | ابلیس |

از عواملی که برمی شمارید هر کدام را در جدول زیر در جای مناسب قرار دهید:

علت تامه	علت ناقصه	عوامل به وجودآورنده	نام
تمام عوامل با هم	آب، هوا، نور، خاک، باغبان و	آب، هوا، نور، خاک، باغبان و	گل محمدی
			قصری با سنگ های سفید
			عالم هستی
			فرشتگان
			ابلیس
			قبول شدن شما در دانشگاه

۱۳ تفسیری مناسب برای شکل زیر ارائه دهید.

